



فهرست مطالب:

- ۲ - دلیل ششم: وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ
- ۲ - نکات موجود در آیه:
- ۲ - ۱- ظهور امر در وجوب
- ۲ - ۲- تعارض بین ظهور امر در وجوب و اطلاق خیر
- ۳ - حلّ تعارض
- ۳ - الف: ظهور در وجوب اقواست
- ۴ - ب: استعمال در جامع وجوب و ندب
- ۴ - ج: ظهور در جامع رجحان
- ۴ - ۳- نوع «من» در عبارت «منکم»
- ۵ - نظر مرحوم علامه در مورد تبعیضیه و نشویه بودن «من»
- ۵ - ۴. مصداق آیه در روایات
- ۶ - ۵- ارتباط آیه با ارشاد جاهل
- ۷ - ۶- تفاوت دعوت و امر به معروف
- ۷ - ۷- قلمرو دعوت
- ۷ - ۸- عدم شمول موضوعات
- ۸ - دلیل هفتم: توأسی به حق
- ۸ - ۱- قلمرو حکمی توأسی
- ۸ - ۲- قلمرو موضوعی توأسی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیات و روایات مربوط به ادله قاعده ارشاد جاهل همراه با حدود و قیود روایات و استثنائات مربوط به اینها بحث شد، چون یک آیه قرآنی به عنوان یکی از ادله مورد بحث قرار نگرفته بود، بحث حاضر راجع به آیه ششم قرآنی به عنوان یکی از دلایل قاعده ارشاد جاهل می‌باشد، این آیه شریفه ممکن است برای وجوب ارشاد مورد استدلال قرار گیرد.

دلیل ششم: وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ

«وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» آل عمران/ ۱۰۴

نکات موجود در آیه:

۱- ظهور امر در وجوب

اولین جهت که از جهات واضح آیه است، این است که امر در آیه ظهور در وجوب دارد، «ولتكن منكم امة» اینجا امر غایب دارد، منتهی امر در غایب، با امر مخاطب فرقی نمی‌کند.

متعلق امر هم، ولو این که «کون/باشید» است، اما چون «کان» ناقصه می‌باشد، امر روی آن نمی‌رود، بلکه امر، روی خبر فعل ناقصه می‌آید، و متعلق امر، همان خبر فعل ناقصه است، و چون فعل ناقصه، فعل ربطی می‌باشد، لذا متعلق امر نمی‌شود، و متعلق امر، همان دعوت و امر به معروف و نهی از منکر می‌باشد، به این بیان که دعوت به خیر کنید، مثل این که اگر بگویند «کن عالماً» = تعلم، یا «ولتكن منكم عالماً» = عالم شوید.

خلاصه: امر ظهور در وجوب دارد، و متعلق وجوب هم خبر کون یعنی دعوت (یدعون، یأمرون و ینهون) می‌باشد.

۲- تعارض بین ظهور امر در وجوب و اطلاق خیر

با توجه به مقدمه اول که در «ادعوا الی الخیر» یا «فلیدعوا الی الخیر» امر ظهور در وجوب داشت و وجوب هم متعلق به دعوت شد، بین ظهور امر در وجوب و اطلاق خیر، تعارض پیش می‌آید،

برای این که می‌گوید باید دعوت به نیکی‌ها کنید؛ چون نیکی‌ها شامل واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات می‌شود؛ لذا این دو قابل جمع نیستند، دعوت به همه خوبی‌ها، حتی مستحبات واجب است، و ارتکاز قطعیه وجود دارد که دعوت به مستحبات، واجب نیست. بین ظهور امر در وجوب با اطلاق متعلقش تعارض پیش می‌آید، این



بحث در یأمرن بالمعروف و ینهون عن المنکر هم وجود دارد؛ چون معروف و منکر هم، اعم از محرمات و واجبات است، و شامل مستحبات و مکروهات هم می‌شود، ولی امرش واجب است، ظهور امر، روی دعوت آمده است. تعارض به این شکل است:

ظهور امر در وجوب، با اطلاق است، ظهور خیر هم در واجبات و مستحبات، با اطلاق است، لذا این دو تعارض، تعارض هم‌وزن هستند، این‌جور نیست که دلالت یکی، لفظی وضعی باشد، و دلالت دیگری، اطلاقی و مقدمات حکمت باشد، بلکه این دو با مقدمات حکمت هستند.

دلیل ظهور «ولتکن یدعون» در وجوب، و اطلاق «خیر» بدلیل مقدمات حکمت می‌باشد، و شامل واجبات و مستحبات است؛ چون مقدمات حکمت می‌گوید شامل همه اینها می‌شود، این‌ها از لحاظ منبع ظهوری، این‌جور نیست که یکی وضعی و دیگری اطلاقی باشد، هرجا تعارض بین ظهور وضعی و اطلاقی باشد، وضع بر اطلاق مقدم می‌شود، ولی وقتی هر دو وضعی یا هر دو اطلاقی و مقدمات حکمت شدند، این‌ها هم‌کفه می‌شوند. اصولاً دلالت لفظی وضعی، ظهور بالاتری دارد و قرینه‌ای می‌شود تا مقدمات حکمت یاری نشود، ولی اینجا از آن موارد نیست، بنابراین ترجیح این‌ها قرائن ویژه‌ای را می‌طلبد، مثلاً در طلب العلم فریضة، گفته شد که فریضةً یک تأکید دارد، و شاید ظهورش، لفظی باشد؛ لذا ظهور آن در وجوب مقدم بر اطلاق علم می‌باشد، و مقصود، مطلق علم نیست، بلکه علوم واجب و ضروری و تکالیف واجب را فریضة می‌خواند.

حلّ تعارض

الف: ظهور در وجوب اقواست

در احتمال اول، ممکن است گفته شود، بدلیل تأکیدات و برخی قرائن متصل مثل صیغه «ولتکن منکم أمة» و قرائن منفصل مثل «ارتکازات وجود در باب امر به معروف و نهی از منکر»، ظهور آیه در وجوب اقوی می‌شود. بر طبق این احتمال، شامل فعل واجب و ترک محرمات می‌شود، هرچند شاید نتوان به این حد از قرائن اکتفا نمود. فعل واجب و ترک محرمات را شامل می‌شود، ولی شاید نتوان به این حد از قرائن اکتفا کرد ممکن است گفت مرتبه جامع را شامل شود.



ب: استعمال در جامع وجوب و ندب

ممکن است به دلیل قرائن و ارتکازاتی گفته شود «ولتکن منکم امة» در جامع بین وجوب و استحباب، استعمال شده است، و قرائن عقلی و ارتکازی تعیین کننده وجوب و استحبابشان می شود و دعوت به خیر در جایی واجب است که خیر یا معروف و منکر، واجب یا حرام باشد، و این دعوت و امر و نهی در جایی مستحب است که خیر و معروف و منکر، امر مکروه یا مستحب باشد، در اینجا گفته می شود این در جامع به کار رفته است، ولی در عین حال همزمان قابل تطبیق است.

ج: ظهور در جامع رجحان

احتمال سوم که اظهر است، این آیه کاری به استحباب و وجوب ندارد، بلکه آیه، بیانگر جامع رجحان است، و این جامع، در جاهایی با وجوب و در مواردی با استحباب سازگار است، ولی وجوب و استحباب از خود این استفاده نمی شود.

بنابراین در تعارض ظهور امر در وجوب، و ظهور در خیر در اطلاق شمولیش نسبت به مستحب و ... نمی توان ترجیحی قائل شد، و حلّ این تعارض از میان این وجوه بدین شکل شد که این امر در در جامع رجحان و طلب که هم با وجوب و هم با استحباب سازگار است، استعمال شده، منتهی جایگاه وجوب و استحبابش باید از قرائن دیگر استفاده شود، مثل خوبی امر به معروف و نهی از منکر، که خوبی، یک جامعی است که در جاهایی مستحب، و در جاهایی واجب است.

۳- نوع «من» در عبارت «منکم»

دو احتمال در «من» بیان شده است:

۱- من تبعیضیه؛ همه امت، مقصود نیست، بلکه برخی از امت اقدام به این دعوت کنند. بر طبق اول: «امتی که برخی از شماها هستید».

۲- من بیانییه نشویه؛ همه امت مقصود است، و تبعیضی وجود ندارد، همه امت دعوت به خیر کنید. بر طبق احتمال

دوم: «امتی که عبارت است از شماها»



نظر مرحوم علامه در مورد تبعیضیه و نشویه بودن «من»

مرحوم علامه می‌فرمایند: تبعیضیه یا نشویه بودن «من» در اینجا خیلی مهم نیست و هیچ فرقی بین این دو نیست، و در هر دو صورت، یک معنی بدست می‌آید؛ برای این که اگر «من»، بیانیه باشد، خطاب به همه امت می‌کند که همگان دعوت به خیر کنند، لیکن قرینه قطعیه برای وجوب کفائی بودن آن وجود دارد؛ چون دعوت به خیر، مثل دفن میت است.

بیان ذلک: اصل در تکالیف، عینیت است، ولی در دو حالت، کفائی می‌شود:

الف: این که به صراحت، دلیل بر کفائی بودن ذکر شود.

ب: دلیل خاصی کفائی بودن را ذکر نکرده، ولی قرینه عقلیه، واجبات را کفائی می‌کند.

در اینجا هم قرینه عقلیه وجود دارد که می‌گوید باید این شخص را به این خیر دعوت کنید، و اگر این آقا را به این خیر دعوت کرد، تکلیف ساقط می‌شود، و این دعوت هم انحلالی است که این شخص را، به این خیر دعوت کنید، و حداقل فرد تکلیف که انجام شد، تکلیف محقق می‌شود، بنابراین:

- اگر «من» بیانیه باشد، باز واجب کفائی است، خطاب به همه به نحو واجب کفائی است.

- اگر «من» تبعیضیه باشد، ولو خطاب به گروهی باشد، اما در اینجا مردد بین اشخاص است، هر کس و هر گروهی انجام دهد، بنابراین اینجا هم کفایی می‌شود، بنابراین در هر دو حالت، این واجب یا مستحب، کفایی می‌شود و همه، مخاطب امر می‌شوند؛ لذا اثر فقهی در تعیین هر یک از این دو وجود ندارد، و در هر دو صورت، یک نتیجه حاصل می‌شود، هر چند تفاوت بیانی دارد.

خلاصه:

الف: در آیه، من، تبعیضیه است هم ظهوراً و هم به تأیید روایات.

ب: تبعیض ناظر به این است که در دعوت به معروف و نهی از منکر شرایطی وجود دارد که این شرایط را عقل می‌فهمد و روایات هم این شرایط را روشن می‌کند.

۴. مصداق آیه در روایات

در روایات که معتبر نیست ولی جمعش متعدد است، یک چیزی بالاتر از این مطالب گفته شده است و آن امر بالاتر این است که می‌گوید این آیات، مربوط به ائمه است حتی کنتم خیر امة، مربوط به حکومت حق و حاکمیت حق است، در همین روایات است که مگر می‌شود همه دعوت به اسلام کنند!! دعوت به اسلام، که دنبالش هم جنگ می‌آید، مال



امام و حاکمیت حق است، آن خیر امة اخراجت للناس می گوید ائمه مقصود است، فلتکن منکم امة می گوید گروه خاصی که حاکم حق و گروه حق است، کار اصلی برای اینهاست، در روایت هارون بن مسلم هم دارد که امر به معروف و نهی از منکر، کار امام هست که دارای قدرت و توانایی است و خدا به او اختیار و قدرت داده است، این روایات و این بخش از روایات طبعاً ظهور بحث قبلی را تغییر نمی دهد، بلکه می گوید مصداق اعلی و یا تأویل این روایات، اینها هستند، و الا هیچ وجهی ندارد که گفته شود آیه اشاره به قاعده کلی که برای همه امر به معروف و .. کنند، و کنتم خیر امة للناس مصداق بارز و اعلائی دارد که جنبه های حاکمیتی هم دارد که باید تأویل آیه به شمار آورد، نه این که [گفته شود مقصود آیه، این است، شاهد این مطلب، این است که روایات نمی خواهد تفسیر کند و بگوید فقط معنای آیه این است که همین آیات در روایات دیگر روی کلی امر به معروف و نهی از منکر رفته است، معلوم می شود که کلیش در جای خودش محفوظ است، منتهی در مقام تأویل می گوید معنای عمیق تری وجود دارد که مقصود از امت، یعنی حاکمیت، و مقصود از دعوت و ... یعنی دعوت و امر به معروفی مثل قیام امام حسین^(ع) است، و حصر نیست که گفته شود آیه فقط شامل آن می شود.

اینها، بحثهای روشی است که در جاهای دیگر تفسیر هم وجود دارد، روایاتی که می گوید مقصود از اولی الامر، ائمه هستند، این روایات که گاهی محدوده یک عموم آیه را معین می کند دو قسم هستند:

الف: گاهی واقعا بیان تفسیری حصری دارد، در اینجاها باید همراه روایت شد، ولو ظاهر اولیه اش چیز دیگری است.
ب: اما گاهی این حصر را ندارد، معنای آیه هم اطلاق دارد، اینجا، روایت تأویلی را می گوید بدون این که دست از اطلاق اولیه آیه باید برداشت، اینجا از قسم دوم است، مثل کنتم خیر امة، اینها از ادله بسیار مهم و خوب امر به معروف و نهی از منکر و دعوت الی الخیر به عنوان تکلیف کفائی برای همه هستند البته با شرایط علم و اختیار و قدرت. این شمول و اطلاق به عنوان تفصیل پذیرفته می شود؛ منتهی یک تأویل در آیه وجود دارد که مصداق اتم و بارز را بیان می کند که بحث ولایت و امر به معروف و نهی از منکر است که می خواهد اقدام کند، دعوت الی الخیری که با جهاد محقق می شود، امر به معروف و نهی از منکر که قیام در آن وجود دارد مثل کار امام حسین^(ع) و آن فرد بارزی است که آیه به آن اشاره می کند ولی در این مورد حصر نمی کند.

فتحصّل مما ذکرنا:

۱- آیه دلالت بر وجوب دارد.

۲- این آیه، شمول و اطلاقش را دارد گرچه تأویل و تفسیر مصداق بارز و تامی دارد.

هارتباط آیه با ارشاد جاهل



مطلب بعدی: آیه چه ربطی با ارشاد جاهل دارد. ربطش در دعوت الی الخیر است. دعوت یعنی فراخواندن که اعم است از اینکه اعلام کند، یا تعلیم دهد یا تذکر دهد و یا حتی نصیحت کند، از این حیث واژه «دعوت» شمولی دارد شبیه واژه «انذار» تعلیم و ارشاد کند، آگاهی دهد و هم برای کسی یادش رفته، یادش دهد و هم برای کسی که انگیزه ندارد انگیزه دهد، دعوت الی الخیر می‌گوید بر کسانی از شما واجب است که دیگران را به خوبیها (واجبات و ترک محرمات) دعوت کنند، ولذا با این ترتیب این آیه، هم مثل قاعده انذار چند قاعده استفاده می‌شود.

۱- قاعده ارشاد جاهل (واجب است جاهل را یادش بدهد، احکام و عقاید را بیان کند).
۲- قاعده وجوب تربیت افرادی که می‌دانند، ولی انگیزه‌های لازم تربیتی را ندارند (طوری تربیت کند که عمل کنند).
اصطلاح ارشاد جاهل، بخاطر همراهی با فقها، عام اخذ شد و آن قاعده را به عنوان وجوب تربیت و تهذیب بیان می‌شود و هر دو قاعده از این استفاده می‌شود و دعوت، شمول دارد.
دعوت، جایی است که برای این‌که طرف را به آن سمت ببرد، امر به معروف در جایی است که خلافی انجام می‌گیرد و به شکلی درمان است، ولی دعوت الی الخیر، حالت پیش‌گیری است.

۶- تفاوت دعوت و امر به معروف

۶- با این تفسیر از دعوت الی الخیر، امر به معروف و نهی از منکر، دعوت، جدایی است و ذکر خاص بعد از عام می‌شود. با این تفسیر که از دعوت الی الخیر شد، امر به معروف هم، دعوت الی الخیر است، یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر، ذکر خاص بعد از عام است، اگر هم نبود، یدعون شامل آن می‌شود.
بنابراین دعوت، دائره عامی دارد که از اعلام به مکلف و تعلیم او، تذکر دادن به ناسی یا تذکر به غافل یا توصیه و توأسی تا جایی که خلاف کرده و قصد امر به معروف دارد، را شامل می‌شود و اینها عموم و خصوص مطلق هستند.

۷- قلمرو دعوت

خیر، فعل واجبات و ترک محرمات و محدوده الزامیات را می‌گوید و جهت دیگر این است که علی القاعده اینها بر تکالیف الزامی مورد ابتلای مکلف حمل شود، و الا اگر مورد ابتلای مکلف نباشد، الزامی نمی‌شود؛ ولذا این خیر، انحلالی است به عدد واجبات و ترک محرمات جه اعتقادی، چه احکام، چه اخلاق، و از جهت دیگر در جایی است که مورد ابتلای شخص باشد و در آنجا الزام می‌آید.

۸- عدم شمول موضوعات



آیه، ظاهراً شامل موضوعات نشود؛ چون اینجا دو احتمال است:

۱- خیر شامل موضوعات است، ظاهر، شامل موضوعات نیست، و اگر کسی که به احکام آگاه است ولی موضوع را نمی‌داند، هرچند اطلاقش بعید نیست و اول به ذهن می‌آید، ولی آیه از اینها انصراف دارد و آیات ناظر به بیان احکام و ایجاد انگیزه برای عمل به احکام است، اما در جهل به موضوع، نه در دعوت به خیر و نه امر به معروف و نهی از منکر وجود ندارد و ادله از این انصراف دارد، و چون شرعی در موضوعات وجود دارد که موجب انصراف این ادله از بحثهای موضوعات می‌شود.

نتیجه: این آیه از ادله خوبی برای وجوب قاعده ارشاد در احکام الزامی است.

دلیل هفتم: تواسی به حق

۱- قلمرو حکمی تواسی

تواسی در دو جا ذکر شده است:

الف: تواسوا بالمرحمة؛ که خاص است و شامل موضوعات می‌شود.

ب: تواسوا بالحق

تواسی به حق واجب الزامی نیست؛ زیرا الزام در سوره عصر نیست، بلکه به عنوان وصفی برای مؤمنین آمده است، این آیه، بعنوان دلیلی بر ارشاد جاهل در واجبات و محرمات به عنوان قاعده الزامی نیست، بلکه به عنوان دلیل رجحانی در مطلق تکالیف استفاده می‌شود، مگر این که کسی بگوید «ان الانسان لفی خسر * الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات» تقابل استثنا با خسر، موجب ظهور در الزام می‌شود، ولی در این حد تردید وجود دارد، و ظاهراً الزام استفاده نشود.

۲- قلمرو موضوعی تواسی

نکته بعدی اینکه این آیه، ارشاد جاهل را در حیطة مستحبات شامل است.

همچنین از منظری دیگر [تواسی شونده / مخاطب تواسی] دو احتمال وجود دارد:

الف: جایی که [تواسی شونده] علم نداند، و تواسی، آگاهی بخشی است. در این صورت شامل ارشاد جاهل هم می‌شود.



ب: جایی که [تواصی شونده] علم دارد، و تواصی جنبه تربیتی دارد.
به نظر می‌رسد تواصی، مثل انذار و دعوت است که تعلیم و جنبه‌های تربیتی را هم شامل است.